

شخصیت‌های زنانه در قرآن با تکیه بر آراء روت رادد

مجید معارف*

استاد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تهران، تهران

فاطمه واسعی**

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد واحد تهران شمال

(تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۱، تاریخ تصویب: ۸۹/۹/۱۳)

چکیده

زنان و قرآن، عنوان مقاله‌ای است که دکتر روت رادد در دایرةالمعارف قرآن لیدن نوشته است. وی در بخشی از مقاله خود به بعضی از شخصیت‌های زنانه قرآنی مانند حوا (علیه السلام)، ملکه سبا و زلیخا می‌پردازد و با استفاده از تفاسیر و روایات و شأن نزول‌هایی که مستندات برای آنها ذکر نمی‌کند، به بررسی و نتیجه‌گیری از آیات می‌پردازد. مطالب او نه پژوهشی موثق، که بیشتر شبیه به اسرائیلیات است. این نظرات با پیش‌فرض‌های خاص در مطالعات اسلامی و روش تحقیق وی، قابل نقد و تأمل جدی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، روت رادد، زنان، حوا، بلقیس، زلیخا

زندگی‌نامه روت رادد

دکتر «روت رادد»، استاد ارشد دانشگاه هبرو (Hebrew University) در اورشلیم اسرائیل و عضو انجمن مطالعات آسیایی، آفریقایی در این دانشگاه است. او در سال ۱۹۸۴ - حدود ۲۳ سال قبل - موفق به اخذ مدرک دکترا از دانشگاه دِونِر (Devenor)، واقع در ایالات کلورادو (Clorado) آمریکا شد. رسالهٔ دکترای وی در رابطه با عادات و رسوم تفسیر در سوریه، در دههٔ آخر حکومت عثمانی بوده است. یکی از عرصه‌های پژوهشی و تدریس وی در حال حاضر مسألهٔ زن در اسلام و خاور میانه است. او صاحب آثار فراوان در رابطه با زنان در اسلام، مسائل جنسیتی، زنان دانشمند در اسلام، زندگی زنان برجسته (صفیه، سوده، ام‌کلثوم، ام‌سلمه و ...)، نقد کتاب زنان پیامبر از عایشه بنت‌الشاطی، حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از لحاظ جنسیتی و مردانگی، دولت عثمانی، علمای دمشق در زمان عثمانی‌ها، مساجد، وقت و ... می‌باشد. ایشان یکی از مستشرقانی است که در *دایره‌المعارف قرآن لایدن*، مدخلی را به نام زنان و قرآن به‌رشته تحریر درآورده است (Roded. Ruth. Women and the Quran. *Encydopadia of the* (Quran. p. 523

مقدمه

با مطالعه‌ای دقیق در قرآن و با بررسی آیات مربوط به زنان، این مطلب برای همگان آشکار می‌شود که زن در بعد انسانی و کرامت روحی و تعالی و منزلت، هیچ تفاوتی با مرد ندارد. خداوند انسان را آفرید و او را بنا بر قانون زوجیت، به دو گروه زن و مرد تقسیم نمود. بنابراین، از جهت خلقت هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارند. قرآن زن را انسانی تکریم‌شده می‌داند و با وجود شایستگی‌های بسیاری که در زن قرار داده، بر همگان روشن می‌سازد که برای رسیدن به تکامل، ابزارهای هدایت را در اختیارش گذاشته است تا به سوی سعادت و کمال رهسپار شود. او انسانی است مکلف که در همه موارد مخاطب قرآن قرار می‌گیرد. او باید در هر موقعیتی خود را موظف به دوری از مناهی و اتیان دستورات خداوند بداند تا در برابر بهترین پاداش‌ها قرار بگیرد. وی رسالتی عظیم بر دوش دارد و می‌تواند

به مقاماتی دست یابد که خداوند او را برای افراد دیگر، نمونه و اسوه و الگو قرار دهد. حال این سوال مطرح می‌گردد که چرا بعضی از مستشرقان به این نظریات قرآن با دید منصفانه نگاه نمی‌کنند و بعضاً با دیدگاهی نقادانه غیر منصفانه سعی بر نشان‌دادن جایگاه پایین زنان در قرآن دارند؟ خانم رادد یکی از مستشرقانی است که گرچه در بخشهایی از دیدگاهش نگاهی منصفانه به جایگاه زن در قرآن دارد، ولی در اکثر موارد دچار اشتباهاتی است که در این مقاله سعی بر آن است که پاسخ‌هایی براساس قرآن و روایات به آنها داده شود. خانم رادد اذعان می‌کند که خلقت آدم و حوا همسان است و هر دوی آنها در بهشت سکونت می‌گزینند، هر دو از درخت تناول می‌کنند، با هم وسوسه می‌شوند و با هم رانده می‌شوند. با این همه از این مطالب دچار شگفتی می‌شود، زیرا در تورات چنین مسئله‌ای یافت نمی‌شود. ایشان در انتهای بحث خود، به نتیجه‌گیری غلط و بدون استنادی می‌رسد که به آن اشاره می‌کنیم. او در مقاله خود می‌نویسد:

همسر آدم، بدون نام در سه فراز از قرآن ذکر می‌شود (بقره: ۳۷-۳۰؛ اعراف: ۲۵-۱۱؛ طه: ۱۲۳-۱۱۵)، در حالی که قرآن در سایر موارد خلقت نسان و داستان‌های مرتبط با انسان نخستین، تنها به آدم اشاره دارد. آدم به‌تنهایی جایگاه خاصی را در میان فرشتگان و مخلوقات دارد. با این حال، هم به آدم و هم به همسر او امر می‌گردد که در بهشت سکونت گزینند و به هر دو هشدار داده می‌شود که از میوه درخت جاودانگی تناول نکنند. نکته بسیار مهم اینکه در روایات، هم آدم و هم حوا هر دو توسط شیطان وسوسه می‌شوند و هر دو از میوه آن درخت می‌خورند، ولی این عمدتاً آدم است که به‌خاطر نافرمانیش توبه کرده و پروردگارش او را بخشیده و راهنمایی می‌نماید. حوا مسئول اغفال آدم نیست. با این حال، از نخستین دوران تفسیر قرآن و نیز در احادیث نبوی، تواریخ جهان اسلام و داستان‌های عامه پیامبران، تصویر حوا به‌گونه‌ای منفی ترسیم شده است. او مسئول وسوسه و هبوط آدم تلقی شده و معمولاً وی را مسئول فریب‌عامدانۀ آدم ترسیم می‌کنند. برجسته‌نمودن معصیت حوا و مسکوت‌گذاشتن توبه او به مفسرین قرآن اجازه داد تا مجازات‌هایی را که گفته می‌شود حوا متحمل گردیده است، افزایش دهند.

خانم رادد صحبتی از آن روایات نمی‌کند که دقیقاً سند و منبع آنها کجاست؟ و بر فرض وجود، آیا از منابع اهل تسنن است یا تشیع؟ به نظر می‌رسد ایشان صرفاً به تفاسیری که دقیقاً شبیه عهدین می‌باشند مراجعه نموده که مستند اغلب آنها روایات مجعول، ضعیف السند و یا اسرائیلیات می‌باشند.

در ابتدا برای بررسی ادعای ایشان به کتاب مقدس مراجعه می‌کنیم و نظر تورات را در این زمینه جویا می‌شویم و پس از آن، به شواهد قرآنی می‌پردازیم. در عهد عتیق آمده است:

هنگامی که خداوند آسمان‌ها و زمین را ساخت، از خاک زمین آدم را سرشت. سپس در بینی او روح حیات دمیده و به او جان بخشید و آدم، موجود زنده‌ای شد. ... خداوند فرمود: شایسته نیست آدم تنها بماند. سپس خداوند همه حیوانات و پرندگانی را که از خاک سرشته شده بودند، به نزد آدم آورد تا آدم بر آنها نام‌گذاری کند. پس آدم در میان آنها یار مناسبی برای خود پیدا نکرد. آنگاه خداوند آدم را به خواب عمیقی برد و یکی از دنده‌هایش را برداشت و جای آن را با گوشت پر کرد و از آن دنده، زنی سرشت و او را پیش آدم آورد. آدم گفت: این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم. نام او نساء باشد، چون از انسان گرفته شد. (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب دوم: ۵-۲۳)

اینک به بررسی و مقایسه قرآن و عهدین می‌پردازیم. قرآن در ابتدا، به مراحل مختلف اکرام انسان از بدو خلقت و سپس، به بررسی اینکه زن و مرد از یک گوهرند و هر دو مورد تکلیف و خطاب الهی واقع شده‌اند، و در نهایت پس از هبوط به زمین هر دو به درگاه الهی توبه و انابه می‌کنند، می‌پردازد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (النساء: ۱)؛ ای مردم از پروردگارتان و مخالفت با او بپرهیزید، پروردگار شما همان کسی است که همه شما را از یک انسان آفرید و همسر او را نیز از جنس او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین منتشر ساخت) و از خدایی بپرهیزید که هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید و نیز از قطع رابطه با خویشاوندان بپرهیزید. زیرا خداوند مراقب شماست

سوالی که مطرح می‌شود این است که مراد از نفس واحده کیست؟ بنا به گفته مفسران، مراد از نفس واحده در این آیه به اجماع همه، آدم (علیه السلام) است (طبرسی، ۱۴۱۲: ج ۳، ۸-۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۹، ۱۶۰). باید گفت هرچند مصداق نفس واحده در این آیه،

آدم (علیه السلام) است، ولی انتساب خلقت همه انسان‌ها به «نفس» این مطلب را نشان می‌دهد که زن و مرد از یک ریشه و اصل سرچشمه می‌گیرند. علامه طباطبایی درباره نفس می‌گوید:

مراد از نفس واحده، آدم و مراد از زوج، همسر آدم - حوا (علیها السلام) - می‌باشد و آن چیزی است که انسانیت انسان وابسته به اوست. و مقصود از او، همان مجموعه روح و جسم آدمی است (در دنیا) و در حیات برزخی، روح تنهاست. «مِن» در این آیه «تشویه» است (یعنی منشأ چیزی را بیان می‌کند) یعنی جفت این مرد، از نوع او بوده است و همانند اوست.

با توجه در آیات دیگر می‌بینیم که قرآن می‌فرماید: همسران‌تان را از جنس و ماهیت خودتان قرار دادیم. هرگز سخن از آفرینش زن از قسمتی و برخی از اجزای مرد نیست، بلکه آفرینش یکسان و یک گوهر بودن را نشان می‌دهد:

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا...» (النحل: ۷۲)؛ و خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد ...
 «فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا...» (شوری: ۱۱)؛ (و او) آفریننده آسمان‌ها و زمین است. برایتان از جنس شما همسرانی قرار داد ...

هرچند که در برخی روایات آمده که حوا از کوتاه‌ترین ضلع سمت چپ آدم آفریده شده و در تورات نیز این مطلب ذکر گردیده و لیکن آیات قرآنی بر چنین مطلبی اشاره ندارند. مضافاً بر اینکه در روایات دیگر، شکل خلقت حوا به گونه‌ای بازگو شده است که با روایات مطابق با تورات، متضاد است. (علامه طباطبائی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۱۴۶)

در *علل الشرایع* صدوق روایتی نقل شده است:

زراره بن اعین از امام صادق (علیه السلام) سوال کرد: نزد ما مردمی هستند که می‌گویند: خداوند حوا را از بخش نهایی ضلع چپ آدم آفرید. امام (علیه السلام) فرمود: خداوند از چنین نسبتی منزّه و برتر از آن است... آیا کسی که آدم را آفرید توان آن را نداشت که همسر آدم را بیافریند،

آدم، حوّا را به طور نوظهور آفرید. (داودی، ۱۳۸۲: ۴۹؛ به نقل از طبرسی، ۱۴۱۲: ج

۸، ۳)

فخر رازی در ابتدا، آفرینش حوّا را از دنده چپ می‌داند ولی در ادامه این قول را ضعیف دانسته و می‌گوید: چرا به جای اینکه بگویم حوّا از جزء آدم خلق شده؛ نگویم که خداوند حوّا را مثل آدم به یکباره و ابتدائی آفریده است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۵، ۸۹). بیشتر روایاتی که در آفرینش حوّا ذکر گردیده و خلقت او را از دنده چپ آدم دانسته‌اند، از صحابه بوده و مرسله می‌باشند. و گروه دیگری که از طریق معصوم روایت شده‌اند و سند آنها قوی بوده، این اعتقاد را نکوهش کرده و آنها را اسرائیلیات می‌خوانند. (نوبری و همکاران، ۱۳۸۷: ۸۵)

دقت در متن تورات ما را متوجه نکته‌ای می‌سازد و آن این است که تورات می‌گوید از همان خاکی که آدم آفریده شده، حیوانات و پرندگان نیز آفریده شده‌اند. حال چگونه ممکن است حوّا که انسان است و مرتبه‌ای بالاتر از حیوانات را به علت قوه تفکر و تعقل دارد، آن قدر تنزل یابد که از دنده چپ آدم آفریده شده باشد؟! مگر خداوند قدرت ندارد از همان خاکی که آدم را آفریده، حوّا را نیز خلق نماید؟

اشتباه دیگر خانم رادد - با اینکه اذعان دارد که آیات قرآن لغزش و خطای هر دو، یعنی آدم و حوّا را نشان می‌دهد - آن است که آن‌ها را نشان‌دهنده روایات و مطالبی استناد نموده که هرگز نشانی آن‌ها را ذکر نمی‌کند و این، مخالف سنت و روش تحقیق و پژوهش است.

در جواب باید گفت خداوند کریم هر دو - آدم و حوّا - را مورد تکلیف و خطاب قرار داده است. آنجا که می‌فرماید:

وَيَادَمُ فَكُلْ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ (الاعراف: ۱۹)؛ پس، از

هرجا که می‌خواهید، بخورید و به این درخت نزدیک نشوید.

آوردن صیغه‌های خطاب به صورت تشبیه، بیانگر آن است که آدم و حوّا هر دو مورد خطاب الهی بوده‌اند. آن دو پس از استفاده از شجره ممنوعه، عریان شدند و با برگ درختان، خود را پوشانند. توبیخ و نکوهش آن دو نیز از سوی خداوند به‌طور یکسان و مشترک بوده است:

فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سُوءَ آتَهُمَا (الاعراف: ۲۲)؛ هنگامی که از آن درخت

چشیدند، بدی‌هایشان (عورتشان) بر آنها آشکار شد ...

أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ (همان)؛ آیا شما را از آن درخت نهی نکردم؟

برخلاف اینکه خانم رادد ادعا می‌کند که توبه مخصوص آدم بوده است، این آیه به‌وضوح نشان می‌دهد که هر دو به اشتباه خود پی بردند و استغفار کرده و از خداوند آمرزش خواستند:

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (همان: ۲۳)؛ پروردگارا، به خویشتن ستم کردیم. اگر ما را نبخشی و به ما رحم نکنی، حتماً از زیان‌کاران خواهیم بود ...

در تورات آمده است:

آن درخت در نظر زن، زیبا آمد و با خود اندیشید میوه این درخت به من دانایی می‌بخشد. پس از میوه درخت چید و خورد و به شوهرش هم داد و او نیز خورد. آنگاه چشم هر دو باز شد و از برهنگی خود، آگاه شدند. آنگاه خداوند به آن زن گفت: درد زایمان را زیاد می‌کنم و تو با درد، فرزندان خواهی زایید و شوهرت را بر تو مسلط می‌کنم و ... (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب سوم، آیات ۱۷-۸)

داستان آدم و حوا (علیهما السلام) در تورات پر از مطالب نادرست است و مطالبی زننده و عجیبی را از آدم و حوا (علیهما السلام) به تصویر می‌کشد. یکی از نظریات تحقیرآمیزی که در ادبیات جهان وجود دارد، آن است که زن، عنصر گناه و شر است و از وجود او وسوسه برمی‌خیزد. زن، شیطان کوچک است و در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده‌اند، زنان نقش داشته‌اند. می‌گویند: شیطان مستقیماً در وجود مرد راه نمی‌یابد. و فقط از طریق زن است که می‌تواند مردان را بفریبد (مطهری، ۱۳۸۶: ج ۳، ۱۱۸-۱۱۶).

قرآن داستان بهشت را مطرح می‌کند، ولی هرگز نگفته است که شیطان یا مار، حوا را فریب داد و حوا، آدم (علیه السلام) را فریفت. در اینجا باید گفت اگر روایاتی برخلاف متن قرآن، حوا را مقصر و عامل گناه آدم (علیه السلام) معرفی می‌کند، همگی جزو اسرائیلیات هستند.

این را باید به خانم رادد متذکر شد که در سوره بقره و طه، اگر فقط توبه آدم

سنگین‌تر و حساس‌تر بوده است. قرآن باید تأکید نماید که پیام‌آور خداوند، عاری از هرگونه لغزش و خطا می‌باشد. هبوط آدم و حوا و ابلیس یکسان نبوده است، زیرا آدم و به تبع او حوا بعد از لغزش، توبه کرده‌اند و خداوند توبه آن دو را پذیرفت (جوادی آملی، ۱۳۷۶: ۲۱۵ و ۲۲۳).

به هر روی، سخنان مستشرقان نشأت گرفته از کتاب مقدس و یا تفکراتی است که از قرون وسطی به خاطر دیدگاه‌های کشیشان کاتولیک، و یا نظریات فیلسوفان غربی به‌ظاهر متمدن و متجدد، به یادگار مانده است. برتراند راسل، فیلسوف مشهور انگلیسی، دیدگاه‌های کلیسای کاتولیک را درباره زن این چنین بیان می‌کند:

زن به صورت دروازه جهنم و ام‌الفساد جلوه کرد. لذا باید از فکر زن بودن خویش شرمنده باشد و به خاطر لعنتی که به این جهان آورده، مدام باید در توبه و نوحه به سر برد. و از لباس خود شرمنده باشد؛ زیرا یادگار سقوط اوست. از زیبایی خویش هم باید شرمنده باشد؛ زیرا قوی‌ترین ابزار شیطان است. (راسل، ۱۳۵۴: ۴۶)

در بینش اسلامی، زن و مرد هر دو یکسان بوده و از یک گوهر و نفس آفریده شده‌اند و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارند، مگر در تقوا. و طینت زن پست‌تر از مرد نیست، بلکه همانند اوست. گرچه از جهت طبیعی و غریزی مشابه یکدیگر نیستند.

سلیمان (علیه السلام) و ملکه سبأ

روت رادد پس از طرح دیدگاه خود درباره داستان آدم و حوا، به مسئله حضرت سلیمان (علیه السلام) و بلقیس می‌پردازد. خانم رادد در بخش دیگری از این مقاله به ملکه سبأ اشاره می‌کند و او را به عنوان حاکمی مطلق در قرآن معرفی می‌کند که درگیر مذاکره سیاسی با سلیمان حکیم و دانشمند می‌شود. او معتقد است که نام سلیمان مکرراً در قرآن ذکر شده و از او به دلیل خردمندی، عدالت و دانش‌های مستورش و همچنین نبردهای اعجاز‌آمیز وی تمجید شده است. او پس از روت رادد مراحل اولیه داستان در مقاله خود - مانند اطلاع سلیمان از وجود زن حاکم کافری که با نامه برای او پیام می‌فرستد و او را دعوت به تسلیم می‌نماید - نقش بلقیس را در مشورت با مشاورین و معاونین خود بیان می‌کند. ولی در آخر می‌گوید سپاهیان و مشاورین، تسلیم بلقیس می‌شوند. (نشانه این که ملکه سبأ بسیار مستبد و خودرأی است). او در ادامه می‌نویسد:

ملکه سبا می‌خواهد از آسیب‌های جنگ در امان باشد، در عوض طریق سیاست‌بازی را برمی‌گزیند. اما سلیمان او را با پنهان‌کردن تختش می‌آزماید. در تفسیر قرآن، تاریخ اسلام و حکایت عامیانه انبیاء، مسأله به‌قدرت‌رسیدن بلقیس را این‌گونه ذکر کرده‌اند: بلقیس که زیبایی فراوانی داشت، پادشاهی را که می‌خواست با او ازدواج کند، در شب عروسی فریب داد، سر او را قطع کرد و وزیران را متقاعد ساخت که وفاداری خود را نسبت به وی اعلام کنند. در هر حال، وی به‌عنوان ملکه و در کنار سلیمان، هوش و داوری خوب خود را اثبات می‌کند و این‌ها صفاتی هستند که عموماً به مردان نسبت می‌دهند. جالب اینکه نویسندگان اسلامی درت به این سوال می‌پردازند که آیا این ملکه زیرک توانست به‌عنوان الگویی برای نقش زنان در جامعه عمل کند؟ هنگامی که او آزمون تخت را که سلیمان برایش مهیا کرده می‌گذراند، ظاهراً زیرکی وی معادل زیرکی سلیمان است. با این حال، در حکایت کف‌پوش شیشه‌ای که مانند آب به‌نظر می‌رسد، سلیمان بر او چیره شده و او را به تأسف و خضوع وا می‌دارد. درعین حال، تسلیم‌شدن هر دو در برابر خداوند در انتهای داستان قرآن، خیره‌کننده است. و تصویر شفاف بلقیس که درون آب در برابر سلیمان ایستاده و پاهای پر از موی خود را آشکار نموده (با اینکه پاهای شبیه الاغ داشته) مسلماً تصویر او را به‌عنوان حاکم مستقل و پر توان، تضعیف می‌نماید و پایین می‌آورد.

قبل از اینکه به آیات قرآن بپردازیم، نسبت به مطالب خانم رادد مطالبی بیان می‌شود. ایشان قسمتی از داستان سلیمان و بلقیس را طبق آیات قرآنی ذکر می‌کند، اما در بخشی دیگر، باز دچار استنباط‌های شخصی و بدون مدرک و دلیل می‌شود. زمانی که مراحل دعوت حضرت سلیمان (علیه السلام) را بیان می‌کند تا حدود زیادی به آیات قرآن نزدیک است. اما آنجایی که می‌گوید بلقیس با سپاهیان مشورت کرده ولی دستور خودش را به مرحله اجرا می‌گذارد، مطلبی دور از انصاف و واقع گفته است. ایشان همچنین از موضع یک پژوهش‌گر واقعی به مقام انبیاء نگاه نکرده‌اند. شخصیت و درایت سلیمان نبی (علیه السلام) را در حد یک انسانی که ظاهراً متمول است و قدرتی مافوق دیگران دارد، تنزل می‌دهد.

رویکرد پژوهشی ایشان ظاهراً برگرفته از همان کتاب مقدس می‌باشد که اولاً حضرت سلیمان (علیه السلام) را به عنوان پیامبر ندانسته، بلکه به‌عنوان پادشاه می‌داند. و ثانیاً چهره‌ای که از سلیمان در کتاب مقدس ارائه می‌شود، فردی است که بیشتر از اینکه در پی سلطنت و اداره مملکت باشد، دنبال هوس‌رانی و حرم‌سراهایی است که بعضاً شمارش زنان وی به هزار می‌رسد. همچنین نقش سلیمان (علیه السلام) در کتاب مقدس در قبال زنان، نقش منفعلی است که زنان توانسته‌اند او را از خدا دور نمایند. و وی در انتها فردی است که به مانند پدرش داود رفتار نکرده، بلکه به پرستش الهه معابد و عبادت بتان روی آورده است.

در دیدار ملکه سبأ با سلیمان نیز خانم رادد این گونه آورده که وقتی ملکه دید سلیمان به حکمت معروف است، به نزد او با هدایایی بسیار گران بها رفت. و در انتها این گونه القا می شود که این دیدار جز رد و بدل کردن هدیه ها، فایده دیگری به همراه نداشته است. رادد با این تصورات با آیاتی برخورد می کند که شکوه و عظمت حضرت سلیمان (علیه السلام) را به معرض نمایش گذاشته و از همه مهمتر «نعم العبد» بودن آن حضرت را به بهترین شکل ترسیم می نماید.

و وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (ص: ۳۰)؛ سلیمان را به داود بخشیدیم. چه بنده خوبی. زیرا همواره به سوی خدا بازگشت می کرد.

اَوَّاب، کسی است که سیر رجوع و صعود را بدون وقفه و غفلت از یاد خدا ادامه می دهد. و چنین انسانی، از ولایت برخوردار است (جوادی آملی، ۱۳۷۶: ۲۸۵). غالب مفسران به هنگام بیان داستان، از عقل و درایت ملکه سبأ سخن گفته و با استفاده از آیات مورد بحث، او را زنی هوشمند و با تدبیر دانسته اند (طبری، ۱۴۲۰: ج ۹، ۵۰۹؛ طبرسی، ۱۴۱۲: ج ۷، ۳۸۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۴، ۱۸۸؛ مکارم شیرازی، بی تا: ج ۱۵، ۴۷۹-۴۷۸). قرآن با اینکه ملکه سبأ را در همه اسباب رفاه، نیرومند معرفی می کند، از او به عنوان زنی که از سر هوشمندی و با احترام به نامه سلیمان نگاه می کند، یاد می نماید (فضل الله، ۱۴۱۷: ۱۱). ملکه سبأ به مشاوران می گوید:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْاْ إِنِّي أَلْقِيْ إِلَى كِتَابٍ كَرِيْمٍ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ (النمل: ۳۰-۲۹)؛ گفت: ای اشراف، نامه والا و با ارزشی به من رسیده است. این نامه از طرف سلیمان و چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان ...

ملکه سبأ پس از خواندن نامه و پس از شنیدن حرف های مشاوران برای دفاع از سرزمینشان و آمادگی نظامی و قدرت و شجاعت و پایداری آنها، هوشمندانه رفتار می کند و می گوید: هر وقت جنگی رخ دهد، شهر و دیارها نابود می گردد. باید او را بیازمایم. این اوج قدرت و درایت و هوشمندی یک زن می تواند باشد که اسیر احساسات قوی خویش نشود.

اما امری که مطرح است، آن است که حضرت سلیمان (علیه السلام) در دو مرحله او را آزمود و او را به قدرت بی همتای خداوند، دعوت کرد. و آن در وقتی بود که برای آزمایش هوش، ملکه و زمینه سازی ایمان، آوردن او، دستور به آوردن تخت ملکه داد تا با این کار،

او را شگفت‌زده کند و به وی بفهماند که با همه قدرت و ثروت و زیرکی و سیاستی که او در فرمانروایی دارد، در مقابل دعوت سلیمان که از همه بالاتر است، ناچیز است. ملکه سبأ نیز در ضمن شناخت تخت خود، اعتراف به عظمت معنوی سلیمان (علیه السلام) نمود.

«وَأَتَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ» (النمل: ۴۲)؛ ما قبل از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم ... به نظر می‌رسد که بلقیس هنوز ایمان به خداوند تبارک و تعالی نیاورده است زیرا، «إِنَّهَا كَأَنَّتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ» (همان: ۴۳)؛ به درستی که او از قوم کافران بود. به همین دلیل، حضرت سلیمان (علیه السلام) او را دعوت به ورود در قصر آبگینه‌ای می‌نماید. اما او که خیال می‌کند آب است، ساق پاهای خویش را برهنه می‌کند. «وَوَكَشَفْتُ عَنْ سَاقَيْهَا» (همان، ۴۴). در این هنگام است که وی به حضرت سلیمان (علیه السلام) ایمان می‌آورد و می‌گوید: «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (همان)؛ گفت: پروردگارا، به خویشتم ستم نمودم. با سلیمان به خدایی که پروردگار جهانیان است، اسلام آوردم (داودی، ۱۳۸۲: ۳۳۵-۳۳۲).

این گفتار ملکه سبأ که «أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ»؛ گفت: «خدایا با سلیمان اسلام آوردم» به این معناست که من همراه سلیمان به سمت تو می‌آیم. من مسلمان سلیمانی نیستم، بلکه من با سلیمان، مسلمانم و مسلمان تو هستم. ملکه سبأ نگفت «أَسْلَمْتُ لِسُلَيْمَانَ» بلکه گفت «أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ» و بخاطر همین حرف اوست که خداوند از آن، به عنوان عظمت و جریان عبرت‌آمیزی یاد می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۶: ۲۸۹).

خانم رادد در این مقاله گفته‌اند بلقیس با سلیمان تا قبل از ورود به کفیوش شیشه‌ای، برابر است. اما بعد از آن، سلیمان پیروز می‌شود. ایشان باید توجه داشته باشند آن مطلبی را که وی شکستی برای ملکه سبأ می‌دانند، چیزی جز عظمت و عزت برای بلقیس نمی‌باشد؛ زیرا او با سلیمان وارد آزمونی نشده تا نتیجه‌اش شکست یا پیروزی باشد. در واقع سلیمان (علیه السلام) با نشان دادن امور شگرف و خارق‌العاده، همان معجزه‌ای را به کار برد که دیگر انبیاء و پیامبران به کار می‌برند و تسلیم ملکه سبأ در انتها در مقابل خداوند و پذیرفتن نبوت الهی می‌باشد. اما اینکه ایشان لفظ سخیفی را در مورد پاهای ملکه سبأ ذکر نموده‌اند، بازگویی داستان‌های افسانه‌ای است و یا اگر در

اسرائیلیات به حساب می‌آیند. همچنین با توجه به این که قرآن از بلقیس با عظمت یاد می‌کند، باید گفت که این حرف‌های بیهوده از شأن ملکه سبأ به دور می‌باشد. پس قرآن نه تنها چهره‌ای تحقیرآمیز از زن و ملکه سبأ ترسیم نکرده است؛ بلکه با بیان خویش نشان می‌دهد که ملکه سبأ توانسته به عنوان الگو برای زنان عمل کند. با دقت و تأمل در آیات قرآن به واقع عمل ملکه بسیار تحسین برانگیز می‌باشد. زیرا نه تنها خود توفیق هدایت یافت، بلکه با اقدام خویش باعث هدایت اهالی مملکت خود شد. و این نشان‌دهنده آن است که زنان نیز می‌توانند پرچم هدایت جامعه بشری را در گستره اجتماع، بر دوش گیرند. قرآن با نقل این وقایع، سخن کسانی را که زنان را ذاتاً سفیه و نادان می‌دانند، باطل می‌نماید.

یوسف (علیه السلام) و زلیخا

خانم رادد بعد از اشاره به داستان خلقت آدم و حوا، اشاره به یوسف (علیه السلام) می‌کند. ایشان در ضمن بیان داستان، دچار اشتباهاتی در نتیجه‌گیری از آن می‌شود و در چند مورد، عمل حضرت یوسف (علیه السلام) را بدون هیچ دلیل و مدرک قرآنی یا روایی، مورد قضاوت قرار می‌دهد. ایشان قصه حضرت یوسف (علیه السلام) و زلیخا را این‌گونه شروع می‌کند:

اغوی یوسف توسط همسر عزیز مصر به‌عنوان یک آزمون از سلسله آزمون‌های سختی بیان گردیده که این شخصیت باید در آن موفق شود، تا عظمت خود را نشان دهد. یوسف توسط برادرانش در چاه افکنده می‌شود. او به‌عنوان برده به عزیز مصر فروخته شده و عزیز، او را به خانه آورده و با یوسف همچون پسرش رفتار می‌کند. پس از رسیدن به سن بلوغ، همسر عزیز تلاش می‌کند او را اغوا نماید. یوسف درخواست وی را رد می‌کند. یوسف در واقع وسوسه شده، و خواهان آن زن می‌شود. اما ایمان به خدا و صفات نیک، وی را قادر می‌سازد تا بر شرارت غلبه کند، ... هر دو به‌سمت در می‌دوند، همسر عزیز مصر جامه یوسف را از پشت پاره می‌کند و آنها در آستانه در، با عزیز روبرو می‌شوند. در این مرحله یوسف از ادعای همسر عزیز مبرا می‌شود. عزیز، همسرش و تمام زنان را سرزنش نموده و می‌گوید: این از مکر (کید) زنان است. بعد ایشان به قضاوت بدون استناد دست می‌زند و در دنباله آن می‌گوید:

نیرنگ‌های زنان و هوسرانی لجام‌گسیخته آنان باز هم در داستانی توصیف می‌گردد که یوسف در آن غیبت یافته است، ... یوسف بعد از آزادی از زندان، و اعتراف زلیخا مبنی بر پاک‌یوسف، می‌گوید که متمایل به بدی بوده و از خداوند سپاسگزار است که او را یاری نمود. در تفسیر قرآن، محوریت داستان یوسف و زلیخا از حکایتی درباره یک نام، که با دشمنانش به هم شده تغیر یافته، به سه خط‌ات شهوت‌انگیز

نان و حيله‌گری آنان که در واژه کید ترسیم شده و حدود ۷ بار در قرآن آمده، تبدیل شده است. شاعران عارف، روح زن را برانگیزاننده شرّ دانسته‌اند (بر اساس سوره یوسف، ۵۳) که در آنجا واژه مؤنث نفس به کار رفته است: «وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ السُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» (یوسف: ۵۳)؛ خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس سیار به بدی‌ها فرمان می‌دهد مگر آنچه را خداوند رحم نماید. پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

ما با مطالعه داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و سیره آن حضرت به من نتیجه می‌رسیم که انسان مؤمن در همه حال آزاد است و اگر مورد هجوم ساوس قرار گیرد، توانایی محافظت از خویش را بر اساس تقوا و توکل بر پروردگار دارد. آنگونه به تاریکی چاه و بردگی و مقهور شدن، به آزادگی یوسف راستگوی امین آسیب نرساند و برانجام بر اثر صبر و شکیبایی، خداوند بر وی منت نهاد و پادشاه جبار و متکبر مصر را، مطیع قرار داد.

اما مطلبی که خانم رادد می‌گوید حضرت یوسف (علیه السلام) وسوسه شد، به‌هیچ‌وجه رست نیست. ایشان از کدام آیات قرآن به این نتیجه رسیده‌اند؟ یوسف وقتی مشاهده کرد که زلیخا همه شرایط را برای گناه آماده کرده و عشق به یوسف، رگ قلبش پاره نموده است و خود را نگریست که محبت به پروردگار همه وجودش را مستغرق کرده، دلش را صاف نمود به شکلی که در آن جایی برای هیچ محبوبی بر از خداوند نگذارد. یوسف (علیه السلام) در جواب زلیخا او را تهدید نکرد و نگفت من از عزیز مصر می‌ترسم و یا به او خیانت نمی‌کنم و یا نگفت: من از خاندان نبوت طهارتم. او گفت: از آنچه مرا به انجام آن می‌خوانی به خدا پناه می‌برم! و بدین‌سان این بیان هم روشنگری نمود که هرگز تن به چنین گناهی نمی‌دهد و هم از خداوند بنده‌نواز توانا درخواست کرد که او را پناه داده و در برابر وسوسه زلیخا، از وی حراست نماید. (طبرسی، ۱۴۱: ج ۶، ۶۷۳)

وَرَاوَدْتُهُ الَّذِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنِ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ
 قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّ رَبِّيْ اَحْسَنُ مِمَّاوَايَ اِنَّهُ لَآ يَفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ (یوسف: ۲۳)؛
 و به میل و نفس خود بنای مراوده گذاشت و روزی درها را بست و
 یوسف را به خود دعوت کرد. یوسف جواب داد: به خدا پناه می‌برم که
 بر چنین عمل زشت اقدام کنم. خدا مرا مقامی منزّه و نیکو عطا کرده،
 چگونه خود را به ستم و عصیان آلوده کنم که خدا هرگز ستمکاران را رستگار
 نسازد.

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّءَا بُرْهٰنَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَ

با آنکه از یوسف جواب رد شنید باز در وصل او اصرار کرد. و اگر لطف خاص خدا و برهان حق - نگهبان یوسف - نبود او هم اهتمام می‌کرد. ولی ما بدی و فحشا را از وی برگرداندیم که همانا او از بندگان خالص ماست.

اشاره به این نکته ضروری است که یوسف (علیه السلام) گفت: «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» (همان: ۲۳)؛ بدرستی که او پروردگار من است، مقام مرا گرامی داشته است. از این جمله چند نکته را می‌توان برداشت کرد:

اولاً: یوسف موحد است و به کیش بت‌پرستی اعتقاد ندارد. او از آنان که به جای خدا ارباب دیگری انتخاب کرده و تدبیر عالم را به آنها نسبت می‌دهند، نیست. بلکه معتقد است که جز خدای تعالی، رب دیگری وجود ندارد.

ثانیاً: یوسف از افرادی که خدا را یکتا دانسته و لیکن عملاً به او شرک می‌ورزند، نبوده و اسباب ظاهری را مستقل در تأثیر نمی‌داند. او می‌داند هر سببی در تأثیر خود، محتاج به اذن خداست. پس عزیز و همسرش به عنوان رب که متولی امور وی شده باشند نیستند؛ بلکه این خدای سبحان است که متولی امور بوده و در شتاید باید به خدا پناه برد.

ثالثاً: اگر در آنچه که همسر عزیز بدان دعوتش می‌کند پناه به خدا می‌برد برای این است که آن عمل، ظلم است و ظالمان، رستگار نمی‌شوند. آن‌گونه که خداوند از جدّ یوسف (علیه السلام)، حضرت ابراهیم، حکایت می‌کند:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ

(الانعام: ۸۲)؛ کسانی که ایمان آورده و آن را با ظلم آلوده نسازند، امنیت فقط برای

آنان بوده و آنها هدایت‌یافتگان‌اند.

رابعاً: او مربوط ربّ خویش، خدای سبحان است و خود را مالک چیزی از نفع و ضرر نمی‌داند، مگر آنچه را که خدا برای او خواسته باشد. به همین جهت در پاسخ پیشنهاد زلیخا با لفظ صریح، خواسته او را رد نکرد و نگفت «معاذ الله»؛ من چنین کاری نمی‌کنم یا چنین گناهی مرتکب نمی‌شوم، زیرا اگر چنین می‌گفت برای خود حول و قوه‌ای اثبات کرده بود که خود، بوی شرک و جهالت می‌داد. برای همین فرمود: «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» (یوسف: ۲۳) و این هیچ ایرادی نداشته و دلالت بر تمایل یوسف به زلیخا ندارد. بلکه در مقام اثبات مربوطیت خود و تأکید ذلت و حاجت خویش، بوده است. (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۱،

این نکات همه این را نشان می‌دهد که اولاً یوسف، حتی فکر گناه را به دل خود راه نداد و ثانیاً نمایان‌گران است که یوسف، قرار است پیامبر شود و عهده‌دار نبوت. و خداوند انبیاء خود را از هرگونه ناپاکی و شرک، محفوظ نگه می‌دارد.

تفسیر آیه شریفه «وَمَا أَتَّبِعُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف: ۵۳) آن است که یوسف مصون ماندن خویش از گناه را به یاری خدا می‌دانست، نه برخاسته از اراده خود. او نمی‌خواست بگوید من گناه کردم، بلکه در مقام بیان این مطلب بود که آلوده نشدن من به گناه، توفیق و رحمت الهی بود. حال چطور ممکن است که او قصد و آهنگ زلیخا را نیز بکند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۹: ج ۸، ۴۴۶).

از حضرت صادق (علیه السلام) آورده‌اند که فرمود:

عامل توانمندی که در پیامبران خدا باعث پاکی و قداست آنها می‌گردد و آنان را از نزدیک شدن به گناه باز می‌دارد، مقام والای رسالت و فرزاندگی و بینش ژرفی است که از هر زشتی و گناه جلوگیری می‌کند. و یوسف نیز به این ویژگی‌ها آراسته و از هر لغزش و گناهی، پیراسته است. (طبرسی، ۱۴۱۲: ج ۶، ۶۸۰)

اما اینکه خانم رادد گفته‌اند «قرآن کید زنان را عظیم دانسته است» نیز نادرست است. گویا ایشان به این مطلب توجه نکرده‌اند که آن، سخن قرآن و نظر خداوند تبارک و تعالی نسبت به زنان نیست. بلکه قرآن از زبان همسر زلیخا، عزیز مصر، سخن گفته است:

«فَلَمَّا رَأَتْهَا قَمِيصَتَهُ قَدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَتْ إِنَّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (یوسف: ۲۸)؛ پس زمانی که مشاهده کرد پیراهن یوسف از پشت پاره شده، گفت: همانا این از حيله شما زنان می‌باشد. کید و حيله شما بزرگ است.

پاره‌ای بر این عقیده‌اند که مکر زنان از این جهت به بزرگی یاد شده که آن زن وقتی همسرش را در آستانه کاخ دید بی‌آنکه به کمترین ترس و سرگردانی و حیرت دچار شود، گناه خود را به گردن بی‌گناهی پاکدامن انداخت و به یوسف (علیه السلام)، تهمت زد. و نیز نیرنگ زنان اگر چه اندک باشد، در دل مردان بیش از تدبیر مردانه اثر می‌گذارد (طبرسی، ۱۴۱۲: ج ۶، ۶۹۱).

با اینکه کید شیطان ضعیف است و قرآن می‌گوید: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء: ۷۶)، ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است. علت آن به گفته صاحب تفسیر صافی به خاطر این است که وسوسه شیطان لحظه‌ای، غیابی و سارقانه است. ولی وسوسه زن با لطف، محبت و حضوری و دائمی است. (قرائتی، ۱۳۸۳: ج ۶: ۱۰۹)

اما اینکه خانم رادد این قصد را سرانجام شهوترانی و لجام‌گسیختگی زنان از نظر قرآن می‌داند، درست نیست و هرگز نظر قطعی قرآن نمی‌باشد. بلکه آن، نمونه‌ای است برای تبیین این حقیقت که شیطان هم در کمین مرد و هم در کمین زن می‌باشد. اگر در این سوره شریفه، انقیاد یک زن در برابر اوامر شیطان به تصویر کشیده شده، در سوره‌های دیگر نیز شهوترانی و لجام‌گسیختگی مردان را نشان داده است:

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ (الاعراف: ۸۰)؛ (و به یاد آورید) زمانی که لوط به قومش گفت: آیا عمل بسیار زشتی را انجام می‌دهید که هیچ یک از جهانیان پیش از شما انجام نداده است؟
 إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (همان: ۸۱)؛
 آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید؟ بلکه شما گروه اسرافکار و منحرفی هستید.

پس آیات سوره یوسف هرگز در مقام نکوهش زنان نیست، بلکه هر انسانی - زن یا مرد - اگر خواهد خواست شیطان را بر دستورات الهی ترجیح دهد، به رسوایی کشیده می‌شود. در انتهای این سوره شاهد آن هستیم که زلیخا با اعتراف به پاکی و صداقت یوسف، با توبه نصوح به سوی پروردگارش بازگشته است. و با توجه به روایات متوجه این حقیقت می‌شویم که آن بانو، در ضمیر خویش محبت خدا را جایگزین عشق یوسف نمود و در زمان کهنسالی، خداوند مقدمات وصلت آن دو را فراهم نمود.

حال که به طور مختصر، به اشارات خانم رادد به ادبیات و فرهنگ عرفانی دارند پرداخت می‌شود. او در این خصوص می‌گوید:

مضمون هوس‌رانی و عشق، به گونه‌ای خاص در ادبیات عرفانی بسط یافته است تفسیر رمزگونه عرفانی، زلیخا را به دنیای مادی و شهوت‌پرستی در مقابل یوسف تشبیه می‌کند که کانون جستجوی روحانی عرفان است. گرچه برخی از نویسندگان عارف تلاش زلیخا را برای از بین بردن یوسف نکوهش کرده‌اند؛ اما برخی دیگر عشق بی‌بروای او ب یوسف را ستوده‌اند. با این حال عشق زمینی نیز به‌عنوان استعاره‌ای برای عشق به خدا با تعابیر آشکارای جنسی مطرح شده است. شاعران عارف، روح زن را برانگیزاننده شر دانسته‌اند

البته آنها می‌توانند از طریق مبارزه و رنجی درونی خود را، تطهیر کنند. این داستان با تصاویر گوناگونی از زنان تنیده شده که تخیل مسلمانان را در قرون متمادی در تسخیر خود درآورده است.

باید دانست در ادبیات ما صحبت از مردسالاری نیست، بلکه از برابری زن و مرد سخن به میان آمده و در میدان نقد، ارزشمندی مرد و زن هر دو، مورد بررسی قرار می‌گیرد. برای مثال، اگرچه فردوسی سخنانی را از دیگران درباره تحقیر زن نقل کرده است، اما اغلب، خود از هم‌وابستگی ارزش‌های انسانی سخن می‌گوید:

چو فرزند باشد به آیین و فر
گرامی به دل بر، چه ماده چه نر

عطار نیز در منطق‌الطیر، هنگامی که از اخلاص رابعه و استغراق و توجه مطلق او به خداوند سخن می‌گوید، داستانی را نقل می‌کند که در آن خاری هنگام سجده رابعه وارد چشمش می‌شود، اما او خبر ندارد. در اینجاست که عطار به تمجید از رابعه و نفی برتری مرد بر زن پرداخته، می‌گوید:

آنکه او را این چنین دردی بود

کی طلبکار زن و مردی بود

(عطار: ۲۵۸؛ صفایی سنگری، ۱۳۸۷)

محمی‌الدین عربی، عارف بزرگ و نامی در مورد عرفان و زنان می‌گوید:

مقامات مخصوص مردان نیست، بلکه شامل زنان نیز می‌گردد. ولی چون غلبه با مردان است به اسم مردان، ثبت شده است. زنان در این رابطه گمنام‌اند و مردان بیشتر مشهور هستند. زیرا کمک زنانشان به آنها، باعث این امر گردیده است. (محمی‌الدین عربی، ۱۳۸۴: ۴۵۲)

امام خمینی (ره) که به حق یکی از عرفای زمان خویش است، در این زمینه بیاناتی دارند. ایشان می‌فرمایند

زن‌ها، مردان را در دامن خود بزرگ می‌کنند. قرآن کریم انسان‌ساز است و زن‌ها نیز، انسان‌ساز. وظیفه زن‌ها انسان‌سازی است که اگر

به انحطاط می‌روند. زن‌ها هستند که ملت‌ها را تقویت و شجاع می‌کنند. ما می‌خواهیم مقام زن در مقام والای انسانیت خودش باشد نه ملعبه در دست مردها؛ در دست اراذل خیابان و ... (موسوی خمینی، ۱۳۸۳: ج ۳، ۲۷۲ و ۸۹ و ۷۱)

از عارفی پرسیدند: ابدال، یعنی آنها که مفرد هستند و بی‌سالك سلوک دارند، چند نفرند؟ در پاسخ فرمود: اربعون نفساً؛ چهل تن. از او سؤال کردند چرا جواب ندادی اربعون رجلاً؟ در جواب فرمود: همه بزرگان منحصر در مرد نیستند، پس آنها که به بدل بی‌بدیل و به بدیل بی‌نظیر رسیدند، انسان هستند. نه مرد و نه زن (صفایی سنگری، ۱۳۸۷: ۳۸۱). علامه حسن‌زاده آملی در این مورد می‌فرماید:

اگر مرد و زن کامل باشند به ترتیب، مظهر عقل کل و نفس کل هستند. پس حضرت علی عالی‌اعلی (علیه السلام)، سرانبیاء و مرسلین، صورت و مظهر عقل کلی (عقل اول) بر وجه اتم و همچنین سیده نساء عالمین، فاطمه بتول (علیها سلام)، حقیقت‌ام‌الکتاب و صورت و مظهر نفس کلی. حال که این دو بحر مواج و خروشان به هم می‌رسند از آن دو، لؤلؤ و مرجان پدید می‌آید. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۵: ۱۱۷ و ۱۲۸)

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» (الرحمن: ۱۹)؛ دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد درحالی‌که با تماس دارند. «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ» (همان: ۲۰)؛ در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند. «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» (همان: ۲۲)؛ از آن دو، لؤلؤ و مرجان خارج می‌شوند. «فَبِأَيِّ آءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (همان: ۲۳)؛ پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ اینها نمونه‌هایی بسیار اندک از اشعار و سخنان اولیاء و عارفان الهی است که درباره زنان، به رشته تحریر درآمده است.

نتیجه

خانم رادد با توجه به داستان‌هایی که در برخی از آیات نشان‌دهنده شخصیت اجتماعی و سیاسی زنان است، به اشتباه آن را دلیل بر پایین بودن مقام زن تلقی می‌کند. قرآن کریم هنگامی که از آدم (علیه السلام) و حوا صحبت می‌نماید، هر دو را به نزدیک‌نشدن به آن درخت امر می‌نماید و پس از نافرمانی، هر دوی

آنها مورد نکوهش قرار می‌گیرند و آن دو پس از ندامت و توبه، به زمین هبوط می‌کنند. قرآن، هرگز اشتباه آدم (علیه السلام) را متوجه حوا نمی‌داند. اگر در بعضی از تفاسیر و روایات، مطالبی بر مقرر بودن حوا ذکر شده باشد، یا ضعف سندی دارد و یا جزء اسرائیلیات می‌باشد.

قرآن در داستان سلیمان (علیه السلام) و ملکه سبا، برخلاف نظر مستشرقان، زیرکی و هوشمندی بلقیس را به رخ همه کسانی که مشرک و کافر هستند، زن یا مرد، می‌کشد. او ملکه با اقتداری است که در برابر دعوت پیامبر زمان خود از لجاجت و خیره‌سری پرهیز می‌کند و عاقلانه و با درایت و به‌دور از هرگونه احساسات بی‌دلیل، وقتی در قصر آگینه سلیمان حاضر می‌شود و به اشتباه خیال می‌کند که در آب قدم گذاشته است، به خدای سلیمان ایمان می‌آورد. او - برخلاف نظر مستشرقان - در برابر سلیمان (علیه السلام) خوار و ذلیل نمی‌شود، بلکه با همه قدرت و ثروتی که دارد، متوجه می‌گردد که در برابر قدرتی عظیم قرار گرفته است که از سلیمان نیز به تنهایی چنین کاری بر نمی‌آید. قرآن او را به عنوان زنی که حاکمیت و مدیریتی فوق‌العاده دارد، می‌شناسد.

در داستان یوسف و زلیخا نیز بر خلاف ادعاهای مطرح شده، قرآن هیچ‌گاه همه زنان را به‌عنوان کسانی که کیدشان عظیم است، نام نبرده است. آیه مورد اشاره خانم رادد در سوره یوسف که اشاره به کید زنان دارد، جملهٔ عزیز مصر به زلیخاست هنگامی که همسرش گناه را به گردن یوسف می‌اندازد. خانم رادد مدعی شده که یوسف (علیه السلام) به گناه خود اعتراف می‌کند، درحالی‌که یوسف (علیه السلام) مصون ماندن خویش از گناه را در توان شخصی خود ندانسته و آلوده نشدن خویش را، توفیق و رحمت الهی می‌داند.

در ادبیات و داستانهای عرفانی ما نیز زنان هرگز مصادیق شر نبوده و نیستند. بلکه از زنان عارفه‌ای در داستان‌های عرفانی، از جمله در تذکرة الاولیا، یاد می‌شود که سیر و سلوکشان، مردان را به شگفتی وادار می‌دارد.

منابع و مآخذ

قرآن مجید.

کتاب مقدس.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۶). *تفسیر موضوعی* (سیره پیامبران در قرآن). قم: مرکز نشر

حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۸۵). شرح فص حکمة عصمتیه فی کلمة فاطمیه. قم: انتشارات طوبی.

داودی، سعید. (۱۳۸۲). زنان و سه پرسش اساسی. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

راسل، برتراند. (۱۳۵۴). زناشویی و اخلاق. تهران: انتشارات کاویان.

صفایی سنگری، علی. (۱۳۸۷). زن در فرهنگ و ادب فارسی. تهران: مطالعات دفتر امور معاونت فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری.

طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق.). المیزان فی تفسیر القرآن. چاپ چهارم. بیروت: موسسه الاعلی للمطبوعات.

طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن. (۱۴۱۲ق.). جوامع الجامع. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۲۰ق.). جامع البیان فی تاویل آی القرآن. بیروت: دارالکتاب العلمیه.

فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق.). مفاتیح الغیب. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

فضل الله، محمد حسین. (۱۴۱۷ق.). تأملات الاسلامیه حول المرأه. چاپ ششم. بیروت: دار الملائک.

قمی (شیخ صدوق)، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه. (بی تا). علل الشرایع. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.

قرائتی، محسن. (۱۳۸۳). تفسیر نور. تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن.

محلّی الدین عربی، محمد بن علی. (۱۳۸۴). فصوص الحکم، تهران: انتشارات الزهراء.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۶). مجموعه آثار استاد شهید مطهری. تهران: انتشارات صدرا. ج ۳.

مکارم شیرازی، ناصر. (بی تا). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

موسوی خمینی، سید روح الله. (۱۳۸۳). صحیفه نور. قم: نشر هاجر.

نوبری، علیرضا. زمانی، محمد حسن. (۱۳۸۷). «حوا در دائره المعارف اسلامی». مجله قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره ۵. قم.

هاشمی رفسنجانی، علی اکبر. (۱۳۷۹). تفسیر راهنما. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.